



۲۰۲۶/۰۸/۱۱

ملک ستیز

پنج سال عادی سازی فاجعه

چگونه امر غیر عادی به روال روزمره مبدل شد؟ در پنج سال گذشته، ما به واقعیت های تلخ، عجیب و دردناکی خو گرفته ایم. واقعیت های که در هر جامعه زنده و بیداری باید زنگ خطر سقوط را به صدا در آورند، اما در دیار ما، به جزیی ساده از حوادث هر روز تبدیل شده اند.

نخست، خو گرفته ایم به اینکه انحصار قدرت سیاسی در دست ملاهای بی سواد باشد و سایر اقشار جامعه، در نقش بردگان بی اختیار آنان ظاهر شوند.

دوم، تن داده ایم به شتافتن موجی از اهانت، تحقیر و دشنام از تریبون های سیاسی ملاهای دیوبندی و در برابر این هتک حرمت همگانی، مهر سکوت بر لب زده ایم.

سوم، تمکین کرده ایم به فرامین امری دیکتاتور از پس کوه های قندهار، تا بر سرنوشت میلیون ها انسان فرمان براند و اولیه ترین آزادی های فردی و جمعی را به مسلخ ببرد.

چهارم، پذیرفته ایم که سرکوب، تحقیر و حذف زنان به عنوان فرهنگ حکمرانی جا بیفتد و محرومیت ساختاری نیمی از پیکر جامعه، امری کاملاً طبیعی تلقی گردد.

پنجم، خو کرده ایم به شنیدن روزمره گزارش های تکراری و بی عمل نقض حقوق بشر و سرکوب! شنیدنی بدون واکنش، و عبوری بی تفاوت از کنار فجایعی که هیچ اقدام مؤثری برای مهارشان صورت نمی گیرد.

ششم، عادت کرده ایم به دروغ های شاخ دار نهادی به نام جامعه بین المللی که هر روز با تماشای فاجعه بشری در افغانستان، سکوت را در باب سرزمین ما به عادت تبدیل کرده اند.

هفتم، تن داده ایم به عافیت طلبی و آرامش درونی خود در گوشه و کنار جهان. اینکه در کشورهای مختلف در رفاه زندگی کنیم و فاصله مان را با آنان که در سرزمین مادری در شرایط مرگبار دست و پا می زنند، به عنوان یک واقعیت بپذیریم.

هشتم، خو گرفته ایم به دیدن تصاویر دردناک جوانان یخ زده، غرق شده یا گم شده در زیر ریگ های سوزان و آوارگی بی انتهای مهاجران، و دیگر حتی دل مان هم برای آن ها نمی سوزد.

نهم، عادت کرده ایم که کودکان گرسنه در سرزمین خود را دیگر در خواب نبینیم و به جای آن، رؤیاهای تمول و اقتصاد شخصی خود را به رویای اصلی خود تبدیل کنیم.

و دهم، خو کرده ایم که تنها در حصار تنگ تبار، قوم، ایدئولوژی و مذهب خود بیندیشیم و تا می توانیم بر دیگران بتازیم، تا آنجا که حتی به لابی گران طالبان ببیونددیم، تنها به خاطر همزبانی، تعلقات تباری، یا تعصب بر سر رسومی که هیچ سنخیتی با جهان امروز ما ندارند.

اما فاجعه، تنها در خود این واقعیت ها خلاصه نمی شود. فاجعه بزرگتر، دقیقاً همین عادت کردن ما است.

هنگامی که استبداد بومی شود، تحقیر جا بیفتد، زن‌ستیزی هنجار گردد و جنایت تنها در حد یک خبر یا گزارش ساده تقلیل یابد، جامعه نه فقط با فروپاشی سیاسی، بلکه با مرگ وجدان، انحطاط فرهنگی و بی‌حسی عمیق اجتماعی روبرو است. خطرناک‌ترین فصل یک فاجعه زمانی آغاز می‌شود که دیگر هیچ فاجعه‌ای ما را تکان نمی‌دهد و شگفت‌زده نمی‌کند.



[لینک آرشیف: مطالب نشر شده محترم ملک ستیز](#)